

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical	تاریخی
------------	--------

بیژن نیابتی
۰۳ جون ۲۰۱۵

جنگ جهانی چهارم، ابزارها و آماجها

۱۲

بخش دوازدهم، فاشیسم یهود

در بررسی تاریخ معاصر اروپای پس از رنسانس به ویژه از قرن هجده به بعد، حضور فعال و مداخله گر یهودیت سازمان یافته در هر گوشه و کنار صحنه سیاسی و اقتصادی این قاره قابل مشاهده و پی گیری است. عین همین حضور را می توان در کل تاریخ شکل گیری، تثبیت و نهایتاً عروج ایالات متحده نیز به وضوح و روشنی تمام پی گرفت. این حضور توطئه گرانه که در جریان جنگهای استقلال امریکا و پروسه انقلاب فرانسه و جنگهای متعاقب آن در اروپا شکل متمرکز و سازمان یافته به خود می گیرد تنها در میان سرمایه مالی و خواص سیاسی وابسته به آن نیست. میدان عمل آن هم ناسیونال سوسیالیسم المانی و هم ناسیونال فاشیسم ایتالیائی را شامل می گردد. نه فقط اینها که دامنه نفوذ آن از فالانتریزم فرانکو و جنگهای داخلی اسپانیا گرفته تا انترناسیونال دوم و سوم و بلشویزم روسی نیز در همه جا گسترده است. مداخله این مافیای مالی - سیاسی یا به طور مستقیم توسط "سرمایه متمرکز یهود" تحت رهبری امپراتوری مالی روتشیلد صورت می پذیرد و یا این که به طور غیرمستقیم و از طریق سازمانهای وابسته به تشکیلات فراماسونری جهانی اعمال می شود. تشکیلاتی که مرکزیت آن تا سالها پیش از شروع جنگهای جهانی در یورک اسکاتلند بوده و تحت نفوذ و حاکمیت دولت فحیمه عمل می کرده است.

برای درنیفتادن به مواضع نژادپرستانه و ارتجاعی در بررسی عملکرد این مافیا، در اینجا نیز مثل همه موارد مشابه باید که به جداسازی حیطه های متفاوت و بعضاً متضاد تحت عنوان "مسأله یهود" همت گماشت. همانگونه که قبلاً هم در بررسی ریشه های ناسیونال سوسیالیسم اشاره کرده بودم در اینجا نیز ما با دو مقوله اگرچه مرتبط ولی به کلی متفاوت با هم سر و کار داریم. مقولاتی با حیطه های متفاوت و منافع گوناگون. حیطه "سرمایه یهود" و حیطه "توده های یهود". یکی توطئه گر، سازمانده، هدایت کننده و مداخله جو و دیگری منزوی، مرتجع، درخود، تحت ستم و دنباله رو که همواره مورد استفاده ابزاری خودی و بیگانه قرار داشته است. اولی مستقر در غرب اروپا و ایالات متحده امریکا و دیگری در حاشیه جوامع شرق اروپا و روسیه تزاری که همزمان مرغ عزا و عروسی و وجه المصلحه میان جریانات قدرتمند ضد یهودی نیمه اول قرن بیستم در اروپا با همین "یهودیت سازمان یافته" بوده است. بنابراین موضوع و محور بحث در همه جا نه "یهودیان" به مثابه آدمها که "یهودیت" در قالب سیستمهاست.

تفاوت کیفی میان چپ و راست در برخورد به مسائل سیاسی و اجتماعی هم درست در همینجا خود را نشان می دهد. راست، آدمها را در قالب می ریزد و کلیشه می سازد. چپ اما سیستمها را نشانه می رود. راست به دنبال اصلاح

آدمها به ضرب زور و تهدید به مجازات در دنیا و آخرت است ولی چپ مناسبات اجتماعی را نشانه می رود . یکی به دنبال حذف معلول است و دیگری در پی کشف علت . بدون این نه بررسی تاریخ گذشته چراغ راه آینده می گردد و نه مبارزه سیاسی به فرجام می رسد .

بدون شناخت واقعی دشمن نه تنها هیچ مبارزه سیاسی به پیروزی نمی رسد که گرد و غبار حاصل از این عدم شناخت ، جامعه را منفعل و نیروهای سیاسی را در تقابل با یکدیگر خنثی می سازد . جلاد به جای قربانی می نشیند و شرکای جرم و جنایت به مطالبه خسارت از صاحبان خون می پردازند . این همان وضعیت اسفباری است که اروپای امروز در رابطه با همان مافیای مالی و رسانه ئی چنگ در چنگ با آن هست ! جریانی که خلاف تبلیغات سراپا دروغ مدیای یهود ، در کلیه منازعات قرون اخیر نه قربانی که یک طرف این منازعات بوده هست . در تمامی طول تاریخ معاصر به ویژه در جریان دو جنگ جهانی اول و دوم، مافیای مذکور نه تنها هیچ ضربه کمرشکنی را متحمل نشده که به تضعیف برطول و عرض و قدرت خود نیز افزوده است .

سلاح برتر این مافیای کار و سرمایه در دوران معاصر ، تثبیت یک دروغ رذیلانه در ذهنیت جامعه بشری ، به ضرب بمباران جعلیات تاریخی با اتکاء به غولهای رسانه ئی متعلق به خود بوده است . این دروغ تاریخی ، قرارداد شدن این مافیا نه در هیأت یک "طرف" منازعات که در کنار و همدریف "توده یهودی" و در جایگاه "قربانی" جنگ جهانی دوم است . افشای این دروغ تاریخی که توسط یک امپراتوری رسانه ئی و با اتکاء به قدرت مالی "سرمایه متمرکز یهود" مستمراً به ذهنیت اجتماعی تزریق می شود ، نه یک وظیفه روشنگرانه صرف که رسالت روشنفکری انقلابی در خدمت به جامعه انسانی است .

در ایتالیا نیز همانگونه که در المان بدان پرداختم ، این جریان یک حضور سازمان یافته دارد که دامنه آن هم در میان چپ ایتالیا و هم در میان راست آن گسترده است . در اینجا پیش از ورود به موضوع اصلی ، برای روشنتر شدن فضای بحث لازم است اشاره تاریخی کوتاهی به وضعیت خود جامعه یهودی در جغرافیای ایتالیا داشته باشم .

"فلاویوس یوزفوس" *Flavius Josephus* مورخ یهودی سده اول میلادی که نام اصلیش "یوسف بن ماتیتیا هوی کاهن" *Joseph ben Mathitjahu ha Kohen* بوده است ، تعداد یهودیان سرزمین رم را در آغاز ، حدود ۸۰۰۰ نفر تخمین میزند که این تعداد در طول دوران امپراتوری تدریجاً به ۵۰ هزار نفر افزایش می یابد . حاکمیت مسیحیت در این امپراتوری جدا از برخی تعرضات تنوریک اسقفهای مسیحی ، تأثیر چندانی بر زندگی مسالمت آمیز دو جامعه مذهبی نمی گذارد . تنها در دوران قرون وسطی است که همزمان با تکه تکه شدن ایتالیا به دولت شهرهای متعدد ، سرنوشت آن بخش از جامعه یهود که حاضر به ادغام در جامعه ای که محیط بر آنان بوده نیست ، جبراً تحت الشعاع منافع قدرتهای محلی گوناگون قرار می گیرد . بدیهی است که این جامعه برای حفظ خود در این سرزمین هم همچون همه جاهای دیگر دنیا که در آن پراکنده است ، مجبور می شود که تمهیدات مقتضی را به کار گیرد . به کار گیری این تمهیدات مقتضی البته که تنها مختص جامعه یهودی نبوده و نیست . هر اقلیتی در دنیای قدیم برای حفظ خود نیازمند استفاده از چنین تمهیداتی بوده است . تفاوتها تنها در ماهیت این تمهیدات و شیوه های گوناگون حفظ خود بوده که هر اقلیتی البته بر مبنای امکانات و اهرمهای مادی و ارزشهای معنوی خود در طول تاریخ به کار برده است .

جامعه یهود به دلیل ویژگیهای فرقه ئی خود همواره به دنبال یک رهبری روحانی - دنیائی روان بوده که مشروعیت خود را از آن می گرفته است . این رهبری که در لباس خاخامها بر این جامعه حاکمیت داشته ، در طول تاریخ به تدریج تبدیل به یک مافیای مالی گردیده است . ویژگی این خاخامها این بوده است که اساساً به رهبری روحانی یهودیان قناعت نمی کرده و اکیداً خواستار حاکمیت سیاسی و تصاحب قدرت مالی در جامعه مذکور بوده اند . بر این مبناست که به مرور زمان تفکری بغایت ارتجاعی و نژادپرستانه شکل می گیرد که چارچوب و ستون فقرات قوانین تورات و مهمتر

از آن کتاب تلمود را شکل می دهد . تفکری که محور مرکزی و ستون ارزشی آن نه مقولات معنوی و اخلاقی که تماماً انگیزه های مادی است .

در این راستا هست که پول و ثروت تبدیل به ارزش برتر و محوری می گردد و سمت و سو و فلش حرکت جامعه را تعیین و تبیین می کند . تا آنجا که در ذهنیت اجتماعی جوامع غیر یهودی در هر کجای دنیا ، یهودیت مترادف با مال اندوزی و پول دوستی تلقی می شود . هرکجا که این رهبری موفق شده است که بر سرنوشت جامعه خود حاکم گردد ، اولین کارش جدا کردن جامعه یهود از جامعه بزرگتری است که در آن محاط بوده است . این مهم تنها با اتکاء به یک اصل ایدئولوژیک امکانپذیر بوده است که این مافیا با تزریق تئوری نژادپرستانه و ضدبشری "قوم برگزیده" در آئین یهود بخوبی موفق به تثبیت آن در اذهان جامعه مذکور می گردد . از این نقطه به بعد "یهودیت" دیگر نه یک دین توحیدی از سری ادیان ابراهیمی که یک نژاد برتر است که مشروعیت خود را از "یهوه" خدای یهود گرفته است و "یهودی" در این دیدگاه فاشیستی تنها به دلیل تعلقات قومی و خونی خود ، بر کل جامعه انسانی ارجحیت دارد . این برتری تا زمانی موضوعیت دارد که رابطه خونی در میان "خودیها" برقرار باشد ! بر این اساس است که ازدواج با یک "غیرخودی" به معنای خروج از دین و در حکم ارتداد تلقی می گردد . تمامی قواعد مذهبی و قوانین زندگی مادی دیگر نیز بر این مبنا شکل می گیرند . بر همین مبنا کل رابطه "یهودی" با ملاء اجتماعی اش نیز براساس "خودی" یا "غیرخودی" بودن تنظیم می گردد . "خودی" کسی است که خون یهودی در رگهای او جریان دارد و از پدر و مادر یهودی زاده شده باشد . اینجا دیگر چه عجب که با برداشتن تنها یک تک واژه "یهود" و جایگزینش با واژه "آریا" می توان طابق النعل بالنعل قانون نژادی المان نازی را کپی برداری کرد .

بدون این "این همانی" عقیدتی ، اصلاً قابل تصور نیست که فاجعه انسانی مداومی را که در فلسطین اشغالی جریان دارد فهم کرد . قابل تصور نیست که نسل بازماندگان هولوکاست ، با فلسطینی همان کنند که مدعیند با خودشان شده است . باورکردنی نمی تواند باشد که با یک چشم بر قربانیان نازیها گریست و با چشم دیگر بر آوارگی چند نسل از انسانهای "غیرخودی" پوزخند زد . بدون فهم این "این همانی" عقیدتی ، درک ماهیت دولت حرامزاده ای که در سرزمین فلسطین حکم می راند نیز ممکن نیست . دولتی که دوری و نزدیکی به آن در صحنه بین المللی ، شاخص دوری و نزدیکی به مفاهیمی همچون نژادپرستی، آپارتاید جنسی و قومی، شارلاتانیزم سیاسی و تبلیغاتی ، جنگ و سرکوب ، تروریسم دولتی ، جنایت سازمانیافته، دروغگوئی نهادینه شده و توطئه گری محض هست . آری ! بدون فهم این "این همانی" ، مشکل است دولتی را که با اتکاء به یک مافیای قدرت و ثروت جهانی ، همزمان کیسه در یکدست هنوز مطالبه خسارت چند نسل پیش نازیها را می کند و ساطور در دستی دیگر به سلاخی چند نسل فلسطینی مشغول بوده و هست فهم کرد .

باری ! برمی گردم به دوران حاکمیت کلیسا در ایتالیای قرون وسطی . درست در همان زمانی که اولین گنوی یهودی در ۱۵۱۶ در ونیز ایجاد می گردد ، در "فرارا" خاندان دوکهای *Herzog d'Este* آزادی عمل فراوانی برای یهودیان قائل است . آنها نه تنها یهودیان سفارادی رانده شده از اسپانیا که یهودیان اشکنازی ساکن شرق و میانه اروپای آنزمان را نیز با آغوش باز پذیرفته و آنها را تحت حفاظت خود قرار می دهند . این وضعیت تا سقوط خاندان استه در ۱۵۹۷ و قرار گرفتن فرارا تحت حاکمیت کلیسا ادامه می یابد . قرن هفدهم در فرارا نیز همچون بقیه نقاط زیر حاکمیت کلیسای کاتولیک ، روند گتوسازی جامعه یهودی و محدودیت حقوق و آزادی عمل و حرکت آنان شتاب می گیرد . این روند تنها در راستای اهداف ارتجاعی و ضد بشری کلیسای کاتولیک نیست . منافع رهبری سیاسی - مذهبی خود جامعه یهود هم در گرو همین گتوسازی است . بزرگترین منفعت گتوسازی برای این رهبری ، بسته شدن راه جذب طبیعی یهودیان به جامعه بزرگتر است . یعنی تعبیر همان کابوس وحشتناکی که بود و نبود مادی و ایدئولوژیک تئوری "قوم

برگزیده" بدان وابسته هست . گتوسازی تا زمانی که "دولت یهود" تشکیل نشده ، بهترین شیوه و در مواردی تنها طریقه کنترل جامعه و حفظ چفت و بست مناسبات اجتماعی در درون آن است . چفت و بستهایی که برای حفظ و تداومشان همواره وجود یک دشمن خطرناک و یک تهدید نابود کننده در بیرون الزامی و صرفنظرناکردنی است .

این وضعیت با یک توقف کوتاه در دوران کشورگشائی های ناپلئون بوناپارت تا نیمه های قرن نوزدهم کم و بیش ادامه دارد . متعاقب دوران مبارزات وحدت طلبانه نقاط مختلف ایتالیا در روندی که به "ریزور جیمینتو" *Risorgimento* به معنای دوران نوزائی و تولد دوباره این کشور معروف می گردد ، یهودیان ایتالیا به آزادیهای گسترده و پردامنه ای دست می یابند . این روند که به دنبال کنفرانس وین و تغییرات جغرافیائی متعاقب آن از ۱۸۱۵ تا ۱۸۷۰ تداوم داشته است ، نهایتاً منجر به خلع ید از کلیسا در سال ۱۸۶۱ و وحدت دوباره ایتالیا در ۱۸۷۰ یعنی یکسال پیش از وحدت دوباره المان می گردد . محدود شدن کلیسای کاتولیک و سیستم فئودالی و دست بالا پیدا کردن نیروهای سکولار و پیشروی سرمایه داری ، فضای تحرک سرمایه یهود و تشکیلات فراماسونری جهانی را به اضعاغ گسترش می دهد . تا آنجا که در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیستم ، این مافیای کل مبادلات تجاری ایتالیا با کشورهای دیگر را به تقریب تحت کنترل خود در می آورد . سیاست خارجی ایتالیای پیش از جنگ اول نیز کمابیش تحت نفوذ همین سرمایه هست . یکی از نمایندگان شناخته شده این سرمایه بارون "سیدنی سونینو" *Baron Sidney Costantino Sonnino* هست . او که برای اولین بار در سال ۱۹۰۶ و بار دیگر در فاصله ۱۱ دسمبر ۱۹۰۹ تا ۳۱ مارچ ۱۹۱۰ برمسند نخست وزیری ایتالیا تکیه زده است ، پس از کناره گیری از پست خود نیز ، همچنان هدایت سیاست خارجی این کشور را در تمامی سالهای جنگ جهانی اول تا یکسال پس از آن یعنی از ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۹ در دست دارد .

در این سالها سیدنی همچون پدرش اسحاق ظاهراً با گذار از یهودیت به عضویت کلیسای آنجلیکی درمی آید . بارون سونینو درمیانه بحثهای مربوط به بی طرفی یا ورود فعال ایتالیا به جنگ جهانی در سال ۱۹۱۵ ، از طرفداران پر و پا قرص شرکت در جنگ و از حامیان قدرتمند فاشیسم در میان محافظه کاران لیبرال ! ایتالیای پس از جنگ است . سونینو بعدها هم همراه با یک یهودی دیگر به نام کارلو چنسا به نوبت وزیر خارجه موسولینی هم می شود .

نفر بعدی که بلافاصله پس از سونینو نخست وزیر می شود یهودی دیگری است بنام "لوئیجی لوزاتی" *Luigi Luzzatti* . او که در فاصله ۳۱ مارچ ۱۹۱۰ تا ۲ مارچ ۱۹۱۱ به عنوان دومین نخست وزیر یهودی ایتالیا هدایت دولت را به عهده می گیرد پیش از این بارها در کابینه های مختلف در موضع وزیر خزانه داری ، دست سرمایه یهود را در چنگ اندازی بر اقتصاد و تجارت ایتالیا تماماً بازگذاشته است . به غیر از حضور لوزاتی در خزانه داری ، دو یهودی دیگر هم در رأس وزارتخانه های جنگ و دادگستری ایتالیای پیش از جنگ به چشم می خورند . همینطور ریاست یکی از مهمترین بانکهای ایتالیا یعنی بانک تجارت *Banca Commerciale Italiana* نیز در هنگام زمامداری موسولینی با یک یهودی دیگر است که مستقیماً از سوی خود وی به این سمت برگزیده شده است .



Ernesto Nathan



Sidney Sonnino



Oscar Sinigaglia



Luigi Luzzatti

انگشت دراز مافیای یهود اما در این سالها یکی از ماسونهای مشهور ایتالیا به نام "ارنستو ناتان" *Ernesto Nathan* است. او که در سالهای ۱۸۹۶ تا ۱۹۰۳ و ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹ استاد اعظم لژ بزرگ شرق اعظم ایتالیا *Grande Oriente d'Italia* نیز بوده است، یهودی شناخته شده ای است که در فاصله سالهای ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۳ در موضع شهردار رم یکی دیگر از پایگاه های متعدد مافیای یهود در پایتخت ایتالیا را در اختیار دارد.

ناتان که در سال ۱۸۸۷ رسماً به عضویت تشکیلات فراماسونری جهانی در آمده است، تنها پس از شش سال در موضع استاد لژ تبلیغ ماسونی *Propaganda massonica* در رم که بعداً به لژ P۲ معروف شد قرار گرفته و سه سال بعد نیز به جای "آدریانو لمی" *Adriano Lemmi* در جایگاه عالیترین موضع تشکیلات ماسونی یعنی استاد اعظم لژ شرق اعظم تثبیت می گردد. این تنها شمای مختصری است از حضور گسترده آن یهودیت سازمانیافته مورد اشاره ام در سالهای منتهی به اولین جنگ جهانی دنیای معاصر.

ایتالیای پسا جنگ اول نیز بسا بیشتر از جاهای دیگر، صحنه تاخت و تاز این مافیای کار و سرمایه است. مناسبترین مکان این تاخت و تاز البته که حزب ناسیونال فاشیست ایتالیاست. اینجا دیگر این مافیا تنها نیست. اکثریت یهودیان ایتالیا نیز در این بازی نفرت انگیز شرکت دارند. بنا برآمار "میکله سارفاتی" *Michele Sarfatti*، مدیر یهودی مرکز اسناد تاریخ عبری معاصر در میلان *Centro di Documentazione Ebraica Contemporanea*، جدا از حضور حداقل پنج نفر یهودی در میان حلقه کوچک بنیانگذاران "رزم فاشیستی" در ۱۹۱۹ در میلان، اکثریت شکننده ای از یهودیان ایتالیا یا رسماً به عضویت حزب موسولینی درمی آیند و یا سمپاتیزان آن بوده اند. بنا بر همین آمار در آستانه تصویب قانون نژادی در ۱۹۳۸، یعنی کمتر از یکسال مانده به آغاز جنگ دوم، حدود ۲۷ درصد از شهروندان یهودی ایتالیا عضو رسمی حزب ناسیونال فاشیست بوده اند. جالبتر از همه عضویت خاخامهای اعظم ایتالیا در حزب ناسیونال فاشیست است. بنا به ادعای "کارلو موس" *Carlo Moos*، مؤرخ و متخصص تاریخ معاصر ایتالیا و استاد دانشگاه زوریخ، بنا بر یک آمار رسمی در سال ۱۹۳۹، از مجموع ۲۱ خاخام اعظم در ۱۹۳۷، پنج نفر عضو رسمی حزب بوده اند.

هفته نامه معتبر اشپیگل المان در ویژه نامه ای تحت عنوان آئینه قرن بیستم که در پایان هزاره دوم به تاریخ ۲۳ اگست سال ۱۹۹۹ به قلم "کارلوس ویدمان" *Carlos Widmann* منتشر کرده است، آمار رسمی حضور یهودیان شرکت کننده در راهپیمائی مشهور فاشیستها برای تصاحب قدرت سیاسی معروف به "مارش به سوی رم" در اکتوبر ۱۹۲۲ را ۲۳۰ نفر و تعداد اعضای رسمی حزب ناسیونال فاشیست در سال ۱۹۳۸ یعنی پنج سال پس از به قدرت رسیدن آدولف هیتلر در المان و تصویب "قوانین تبعیض نژادی" در ایتالیا را ۱۰۲۱۵ نفر ذکر می کند. این در شرایطی است که حزب موسولینی در این ایام چیزی نزدیک به یک میلیون و چهارصد هزار عضو دارد.

یعنی در حالی که از هر چهل پنجاه نفر ایتالیائی تنها یک نفر عضو حزب مذکور می باشد در میان جامعه یهودیان ایتالیا، از هر چهار پنج یهودی یک نفر افتخار عضویت در حزب موسولینی را دارا هست. لازم به ذکر است که در این زمان جمعیت یهودی ۵۰ هزار نفره ایتالیای فاشیست، تنها ۰/۰۱ کل جمعیت این کشور را تشکیل می دهد. این درصد در المان نازی ده برابر و بالغ بر ۰/۱ کل جمعیت المان بوده است.

در این دوران نیز فرارا نسبت به دیگر نقاط ایتالیا از یک وضعیت ویژه برخوردار است. آنقدر ویژه که بنا به ادعای "جورجو باسانی" *Giorgio Bassani* برای خودش دولت کوچکی هست. عین جمله باسانی طی یک سخنرانی که در سال ۱۹۶۱ در بولونیا و در جریان یک کنفرانس ضد فاشیستی ایراد کرده است چنین است: "جامعه اسرائیلی فرارا که من در آغوش آن رشد کردم بواقع دولت کوچکی بود در دولت".

آری بدرستی فرارا در این دوران دولتی در دولت است . این شهر در دوران حاکمیت موسولینی به مدت ۱۲ سال یعنی در فاصله سالهای ۱۹۲۶ تا ۱۹۳۸ دارای یک شهردار یهودی بنام " رنسو راونا" *Renzo Ravenna* هست که از دوستان نزدیک "ایتالو بالبو" و از رهبران "مارش به سوی رم" بوده است . فرارا همینطور یک فرماندار یهودی هم دارد . رفیق قدرتمند دیگر ایتالو بالبو یعنی "ساموئل پولیسه" *Samuel Pugliese* .

اما مهمتر از همه اینها تأمین مستقیم مالی موسولینی توسط سرمایه جنایتکار یهود است . در رأس این حامیان مالی ، نام یک یهودی سرشناس بیشتر از همه به چشم می خورد . "اسکار سینیگالیا" *Osca Sinigaglia* که عمده ترین سرمایه گذار ایتالیا در صنایع آهن و فولاد آن کشور بوده است .

در کنار اینها موسولینی روابط بسیار حسنه ای هم با جنبش صهیونیستی دارد . او هم به تقلید از دولت المان نازی که قرارداد معروف "هاآوارا" را با نمایندگان اتحادیه صهیونیستی برای المان و آژانس یهود امضاء کرده بود ، از مهاجرت یهودیان به سرزمین فلسطین فعالانه حمایت می کند . (در رابطه با قرارداد هاآوارا بعداً توضیح خواهم داد) موسولینی هم با سازمان جهانی صهیونیستی *WZO* رابطه حسنه دارد و هم با رویزیونیستهای جدا شده از سازمان مذکور .

در ۱۷ سپتمبر ۱۹۲۶ "خایم وایزمن" *Chaim Weizmann* رئیس وقت *WZO* و آژانس یهود و اولین رئیس جمهور دولت اسرائیل ، برای ملاقات با ایل دوچه به رم می رود . موسولینی در این ملاقات قول کمکهای اقتصادی به جنبش صهیونیستی در سرزمین فلسطین را می دهد . بلافاصله پس از این دیدار هم در مطبوعات ایتالیا سلسله ای از مطالب مثبت در رابطه با صهیونیستهای رادیکال درج می گردد . تنها یک ماه بعد از این ملاقات نفر دوم وقت *WZO* و رئیس بعدی سازمان مربوطه یعنی "ناهوم سوخولوف" *Nahum Sokolow* نیز به رم می شتابد .

همانطور که اشاره کردم دولت موسولینی با رویزیونیستهای جدا شده از *WZO* هم رابطه و بده بستان دارد ! رویزیونیستهای صهیونیست به رهبری "ولادیمیر جابوتینسکی" *Wladimir Zeev Jabotinsky* که به دنبال جانشینی برای دولت فخریه می گردند ، معبود خود را در چهره ایل دوچه می یابند . "بتار" سازمان جوانانی است که جابوتینسکی بوجود آورده است . اعضای این سازمان با فرمانی که در نومبر ۱۹۳۴ توسط شخص موسولینی صادر می شود همراه یهودیان دیگری به آکادمی دریانوردی چیبوتیا وچیا *Civitavecchia* فرستاده می شوند تا پس از خاتمه دوره افسری، از آنان در نبرد علیه انگلیسیها که بر فلسطین حاکمیت داشتند، استفاده شود . موسولینی از اینان به عنوان فاشیستهای صهیون نام می برد . تاریخ نشان می دهد که این نامگذاری تا کجا بجا و مناسب بوده است . فارغ التحصیلان این آکادمی بعدها در قالب سازمان تروریستی "ارگون" نقش عمده ای در تحمیل دولت یهود در بخشی از خاک اشغالی فلسطین و علیه دولت فخریه بازی خواهند کرد . مناخیم بگین ، اسحاق شامیر و اهود اولمرت نخست وزیران بعدی دولت حرامزاده از اعضای این گروه تروریستی می باشند . جالب است که اونیفورم اعضای بتار همان اونیفورمهای قهوه ای اعضای اس - آ در المان بوده است .

"مارگریتا سارفاتی" *Margherita Sarfatti*

مبحث فاشیسم یهود را بدون پرداختن به یکی از بزرگترین نقش آفرینان آن نمی توان بست . این چهره کسی نیست جز مارگریتا سارفاتی . او که نام اصلیش "مارگریتا گراسینی" *Margherita Grassini* هست طبق معمول در میان یک خانواده متمول یهودی در سال ۱۸۸۰ به دنیا آمده است . پدرش که وکیل ثروتمندی است او را از کودکی تحت نظر معلمان خصوصی قرار می دهد . در هجده سالگی با یکی از همکاران مسن پدرش به نام چساره سارفاتی *Cesare Sarfatti* که اونیز وکیل ثروتمند دیگری است به ونیز می گریزد و با ازدواج با او که بسیار مسن تر از خودش می

باشد نام خانوادگی اش را نیز برمی دارد . نامی که آن را حتی پس از مرگ چساره و تا پایان زندگی اش نیز حفظ می کند . در ونیز هر دو در ارتباط با محافل چپ سوسیالیستی قرار دارند . چهار سال بعد در ۱۹۰۲ سارفاتیا به میلان نقل مکان می کنند . ارتباط آنها و به ویژه خود مارگریتا با محافل چپ یهود در میلان در مرکزی صورت می پذیرد که به نام "سالن میلان" معروف است . سالن مذکور که توسط یک آنارشیست مهاجر یهودی روس تبار به نام "آنا کولیسکیوف" *Anna Kuliscioff* شکل گرفته ، محل تجمع نخبگان سیاسی و روشنفکران چپ عمدتاً یهودی میلان است . علاوه بر اینها هرآنکس که نام و مرتبه ای در میلان دارد حتماً گذارش به این سالن می افتاده است . این البته شامل سوسیالیست متعصب و سردبیر آینده روزنامه آوانتی یعنی موسولینی نیز می گردد .

کولیسکیوف که نام اصلی اش "آنیا روزن اشتاین" *Anija Rosenstein* است ، در عین حال که دوست دختر سوسیالیست ثروتمند ! مشهور ایتالیائی "فلیپو توراتی" *Filippo Turati* می باشد ، رابط حزب سوسیالیست با "فریدریش انگلس" هم هست . سارفاتی در این سالن با یک کمونیست سرشناس دیگر نیز آشنا می شود . یک یهودی مهاجر روس تبار به نام "آنجلیکا بالابانوا" *Angelika Balabanova* . او هم مثل کولیسکیوف از مسئولین ارشد حزب سوسیالیست ایتالیاست .

علاوه بر آن آنجلیکا همراه با "کلارا زتکین" عضو هیأت اجرائی اتحادیه بین المللی زنان سوسیالیست و در سال ۱۹۱۹ دبیر انترناسیونال سوم هم هست . او و سارفاتی یک وجه مشترک خصوصی هم دارند ، هر دوی آنها معشوقه موسولینی هستند . آشنائی آنها با بنیتو از طریق همین سالن مشهور صورت می گیرد . رابطه آنجلیکا با موسولینی آنچنان است که شایعه ای مبنی بر این که او مادر "ادا چیانو" *Edda Ciano* دختر اول موسولینی هست در همه جا به گردش در می آید .

ادامه رابطه این سه نفر به هیأت تحریر آوانتی ، ارگان حزب سوسیالیست ایتالیا منتقل می شود که از ۱۹۱۲ ، موسولینی سردبیر و دو دیگر از اعضای هیأت تحریر آوانتی . در جریان اخراج موسولینی از حزب که قبلاً بدان اشاره کردم ، با جدائی خطی آنجلیکا و بنیتو ، مارگریتای متأهل ! فرصت می یابد که رابطه اش را با موسولینی متأهل تعمیق بخشیده و او را کاملاً در اختیار خود بگیرد . چساره همسر او در این سالها ظاهراً مشکلی با این رابطه که اندک اندک نقل تمام محافل می شود ندارد ! او تا زمان مرگش در ۱۹۲۴ همچنان به شغل شریف همسری مارگریتا اشتغال دارد . سارفاتی که به دنبال معشوقه اش حزب سوسیالیست را ترک کرده است با تأسیس روزنامه مردم ایتالیا توسط موسولینی در همان سال ۱۹۱۴ ، بلافاصله به عنوان یک منتقد هنری وارد هیأت تحریر "ایل دو پوپولو" می شود و در قالب یک جنگ طلب افراطی به تبلیغ برای ورود ایتالیا به جنگ خانمانسوزی می پردازد که برنده ای جز سرمایه جنایتکار یهود به مثابه بالاترین سود برنده و مهمترین فاکتور پشت پرده جنگ مذکور ندارد . یکسال بعد آنها موفق می شوند که ایتالیا را به جنگ بکشانند .

سارفاتی تنها معشوقه موسولینی نیست . او همزمان هم مشاور او و هم تأمین کننده مالی خیزش فاشیستها به سمت تصاحب قدرت سیاسی در سالهای اولیه پس از جنگ اول است . اوست که پول مارش فاشیستها به سوی رم را در ۱۹۲۲ می پردازد . اوست که آداب معاشرت را به بنیتو برای ورود به محافل بورژوازی می آموزد . هم اوست که فاشیزم را آرایش می کند و در سطح بین المللی با اتکاء به ارتباطات گسترده اش جا می اندازد و خلاصه اوست که بیوگرافی دوچه را در ۱۹۲۵ می نویسد و به دنیای انگلوساکسون عرضه می کند . این بیوگرافی که نقش کمی در آراستن چهره جهانی فاشیسم موسولینی ندارد ، ابتداء در لندن و به زبان انگلیسی منتشر می شود و نسخه ایتالیائی و المانی آن تنها یک سال بعد در ۱۹۲۶ به بازار عرضه می گردد . کتاب مذکور که به حدود بیست زبان ترجمه می شود

نه تنها سهم عمده ای در عرضه فاشیسم در یک پوشش فریبنده و مشروع به مخاطبان خود به ویژه در انگلستان و ایالات متحده دارد که سیل پول و طلا و شهرت جهانی را نیز برای نویسنده آن به ارمغان می آورد .

سارفاتی در ضمن سفیر هنری فاشیسم ایتالیا نیز هست . او که همزمان با به قدرت رسیدن موسولینی در ۱۹۲۲، محفلی به نام "گروه قرن بیستم" *Gruppo del Novecento* را با شرکت نقاشان آوانگارد بنیان گذاشته است با برگزاری نمایشگاه های بین المللی و ترتیب دادن معاملات هنری و در یک کلام با به خدمت گرفتن "هنر رسمی" ، نه تنها هنر نقاشی را به خدمت فاشیسم در می آورد که منبع درآمد مالی هنگفتی را نیز برای خود ذخیره می کند .

سارفاتی را ملکه بدون تاج ایتالیا نیز نامیده اند . زنی که علی رغم آن که صاحب هیچ مقام رسمی در ایتالیا نیست از سوی فرانکلین روزولت در کاخ سفید پذیرائی می شود ! همان رئیس جمهوری که اولین نماینده پرقدرت سرمایه مالی در تاریخ ایالات متحده به دنبال کودتای ۱۹۲۹ سرمایه بهود در وال استریت است . درباره این زن همچنان که در مورد بسیاری از عناصر پشت پرده تاریخ معاصر بسیار کم نوشته شده است . ستاره بخت مارگریتا با آغاز نزدیکی ایتالیا به المان در ۱۹۳۶ ، رو به افول می رود . رابطه او با موسولینی هم که از این پیشتر به دلیل سن و سال بالای او به حداقل رسیده است ، اندک اندک به سمت قطع کامل می رود . او که سه سال از معشوقه اش مستتر است دیگر در سنین بین پنجاه و شصت هیچ جاذبه ای برای بنیتوی هوسران ندارد . تصویب قانون نژادی در ۱۹۳۸ نه تنها راه به خلع ید کامل از سرمایه یهود در ایتالیا می برد بلکه فضای زندگی یهودیان عادی هوادار فاشیسم را نیز که حیرت زده به نظاره ایستاده اند ، هرچه تنگ و تنگتر می کند . در این فضا سارفاتی مجبور به ترک ایتالیا شده و به ارجنتاین می رود . برای ادامه یک زندگی مرفه البته که او به اندازه کافی اندوخته در اختیار دارد . نه سال بعد با پایان جنگ سارفاتی دوباره به ایتالیا برمی گردد . او تا پایان عمرش در ۱۹۶۱ همچنان یک فاشیست تمام عیار است . او معتقد است که فاشیسم در کنه خود چیز خوبی بوده است . تنها اشکال کار این بود که موسولینی آن را به المان نازی فروخت !



Angelika Balabanova



Anna Kuliscioff



Margherita Sarfatti

سرنوشت ایتالو بالبو یکی دیگر از متحدان قدرتمند سرمایه یهود نیز در میانه جنگ رقم می خورد . او که از سال ۱۹۳۴ به عنوان فرماندار کل لیبیا از ایتالیا دور شده و به افریقا فرستاده شده است ، پس از حمله المان به پولند در ۱۹۳۹ از مخالفان سرسخت اتحاد با المان و موافق و مبلغ اتحاد با دولت بریتانیاست . ایتالو بالبو که تا پیش از اعزام به لیبیا تا بالاترین درجه در نیروی هوایی ایتالیا یعنی درجه مارشالی ارتقاء یافته بود ، در جنگ نیز همچنان به پرواز ادامه می دهد . نزدیک به یکسال بعد از شروع جنگ در جون ۱۹۴۰ در اثنای یکی از همین پروازها هست که بنا به تفسیر رسمی با آتش اشتباهی نیروهای خودی هواپیمایش سقوط می کند و موسولینی از شر او نجات می یابد .

یکی دیگر از حامیان مقتدر فاشیسم و موسولینی ، شاعر ، نویسنده و ناسیونالیست مشهور ایتالیا در دوران پیش از جنگ جهانی دوم ، "گابریله دو آنونسو" *Gabriele D'Annunzio* بوده است که از ماسونهای بانفوذ دوران خود می باشد . او در کمپین موافقان ورود ایتالیا به جنگ در ۱۹۱۴ ، همراه با موسولینی از یک نقش رهبری کننده برخوردار است . نکته جالب توجه در رابطه با او این است که علی رغم حمایت های مالی و سیاسی گسترده او از فاشیسم ، خود او هیچگاه به عضویت حزب ناسیونال فاشیسم در نیامده و از او نه به عنوان یک فاشیست که به مثابه یک ناسیونالیست متعصب نام برده می شود .

تعلق او به تشکیلات فراماسونری هم خلاف الگوش گاریبالدی (از رهبران شناخته شده مبارزات وحدت طلبانه در ایتالیا) چندان آشکار و غیرقابل بحث نیست . اگرچه که در فضای بین دو جنگ جهانی این وابستگی به ویژه در محافل یهودستیز و ضد فراماسونری در اروپا چندان محل تردید نبوده است . تصویر مشهوری که در میان موناشرشیستهای المانی پس از سقوط خاندان هوهنتسولرن رواج داشته ، چهره آنونسو را در کنار اعضای دیگر تشکیلات فراماسونری جهانی همچون ژرژ کلمانسو نخست وزیر و ریمون پونکاره ، رئیس جمهور وقت فرانسه و رئیس کنفرانس ورسای ، لوید جرج نخست وزیر وقت انگلستان ، وودرو ویلسون رئیس جمهور وقت آمریکا و تعدادی دیگر به تصویر کشیده است .



همگی آنان در زیر ستاره داوود و سه شعار فراماسونری جهانی ، انقلاب جهانی و جمهوری جهانی در حال تشیع جنازه امپراتوری المان دیده می شوند . این تصویر بیش از آن که جنبه سندیت داشته باشد ، بیشتر نشاندهنده فضائی است که در میانه دو جنگ در اروپا حاکم است . درجه صحت و سقم یک تحلیل سیاسی یا یک بررسی تاریخی در رابطه با رویدادهای بزرگ تاریخ بشر ، رابطه مستقیم با میزان شناخت از شرایط ویژه و فضائی است که رویدادها در آن به وقوع پیوسته اند . به عبارت بهتر هر اتفاق مشخص تاریخی را باید در کادر مناسبات و شرایط تاریخی مربوط به خودش تحلیل کرد و نه با نگاه امروزی و معیارهای کنونی . به جز این، یا تحلیل به کلی اشتباه از کار در می آید و یا تحلیلگر بدام "توهم توطئه" می افتد . به این مقوله در زمان خودش بی تردید خواهم پرداخت . همینطور اشاره من به یهودیان حاضر در صحنه سیاسی اروپا به این معنا نیست که تمامی افراد مورد اشاره ، بی تردید در ارتباط ارگانیک با مافیای یهود بوده اند . اما یک چیز را بی تردید در معرض دید قرار می دهد و آن حضور مؤثر و توطئه گر یهودیت بین المللی در بطن تغییر و تحولات دنیای امروز می باشد . یعنی این که خلاف بمباران تبلیغاتی مدیای یهود ، جریان یهودیت مطلقاً جریان در حاشیه ای همچون در اویش گنابادی و یا حتی بهائیان در ایران خود ما نبوده اند که دیوانه ای ! چون آدولف هیتلر تنها به خاطر پست بودن نژادشان کمر به حل و فصل نهائی مسأله آنها بسته باشد ! به عبارت دیگر نشان می دهد که سهم این مافیای درد و رنج و قتل عام "توده های یهود" ، همانگونه که در نابودی بیش از پنجاه میلیون انسان بیگناه دیگر در این جنگ خانمانسوز از گولی ها و اسلواها گرفته تا کمونیستها و سوسیال دمکراتها و اصلاً و ابداً ناچیز نبوده و نیست . آری آنچه که در بالا آمد ، تصویر فاشیسم یهود در ایتالیای تحت حاکمیت مطلقه موسولینی در آستانه ورود به دومین جنگ جهانی تاریخ معاصر هست .

ایتالیا در جنگ

ایتالیا در اپریل ۱۹۳۹ با حمله به البانی موفق می شود این کشور کوچک را به اشغال خود در آورد. هر چند که در این جنگ وضعیت بد تسلیحاتی و تعلیماتی نیروهای خود را آشکار می کند. البانی یکی از موارد اختلاف ایتالیا با هم جبهه هایش در جنگ اول بود. آنها به ویژه دولت انگلیس قول داده بودند که در صورت ورود ایتالیا به جنگ در کنار متفقین، در تقسیمات جغرافیائی پس از جنگ، البانی و تیروول جنوبی و مناطق دیگری چون دالماتی، فیومو و ... نصیب ایتالیا خواهد شد. اما پس از جنگ بخش کوچکی از سرزمینهای وعده داده شده مثل تیروول جنوبی، ترن تینو، تری پست، یولیش و ... به ایتالیا واگذار می شود و مناطق دیگر نه! این مسأله موجبات دلخوری و بی اعتمادی بعدی مردم ایتالیا به کشورهای متفق را به دنبال داشت. موسولینی از کوتاه آمدنهای پیاپی اروپا در مقابل المان سوءاستفاده کرده و به سمت تحقق بخشیدن به مطالبات ایتالیا در جنگ اول با اتکاء به قدرت هیتلر به پیش می تازد.

به دنبال تهاجم المان به پولند و آغاز جنگ جهانی دیگری در اروپا، موسولینی ابتداء به نظاره می ایستد و تنها نزدیک به یک سال بعد هنگامی که هیتلر در اوج قدرت به تسخیر اروپا مشغول است و پیروزی اش در جنگ هیچ تردیدی به جای نمی گذارد، با اعلام جنگ به انگلستان و فرانسه در دهم جون ۱۹۴۰ ایتالیا را در طرف نیروهای محور وارد جنگ جهانی دوم می کند. او که در آغاز حسابگرانه و به قولی از فرط بزدلی در جنگ شرکت نکرده بود، حالا عجله داشت که هرچه سریعتر وارد جنگ شده و هرطور شده از این نمد برای خود کلاهی بسازند.

با اینحال نیروهای مسلح ایتالیا علی رغم برتری عددی خود، نه در مقابل نیروهای ارتش فرانسه در آلپ موفق به پیشروی می شوند و نه تهاجمشان به یونان در اکتبر همانسال به جایی می رسد. هزاران سرباز ایتالیائی به اسارت نیروهای یونانی که با پوشش هوائی انگلیسیها جانانه می جنگند، درمی آیند و تهاجم ایتالیا تا خود تیرانا در البانی عقب رانده می شود. تنها با تهاجم المانهاست که موسولینی موفق می شود دوباره در یونان پیشروی کند.

تهاجم ۳۲ لشکر ایتالیائی به شش لشکر فرانسوی در جنوب هم به دلیل خلاء قدرت تهاجمی با آهستگی تمام صورت می پذیرد. این در شرایطی است که هر دو سوی خطوط نیروهای فرانسوی در شمال در هم شکسته شده و نیروهای ارتش رایش ورود به پاریس را در ۱۴ جون آغاز کرده اند. بدون المانها موسولینی هیچ کجا توانائی پیشرفت و پیروزی در جنگ را ندارد.

ایتالیا در ۱۹۴۱ همراه با المانها به یوگسلاوی حمله می کند. در شمال افریقا علی رغم موفقیتهای اولیه در اشغال مستعمره بریتانیا در سومالی، نیروهای به لحاظ عددی اندک انگلیسی موفق می شوند نه تنها تهاجم ایتالیائیها را دفع کنند که در تهاجم متقابل، کل مستعمرات ایتالیا در شرق افریقا را نیز به اشغال خود در آورند. همینطور تهاجم از لیبیا به مصر نیز با یک شکست فزاینده مواجه می شود و سی هزار سرباز انگلیسی موفق می شوند که نزدیک به صد و سی هزار نفر از سربازان ایتالیائی که نیمی از کل نیروهای این کشور در شمال افریقا بود را به اسارت خود در آورند. در یک کلام موسولینی نیز بالاخره به این حقیقت تلخ پی می برد که به واقع بدون المان هیچ شانسی برای ارتش فاشیست متصور نیست. همراهی او در تهاجم به اتحاد شوروی در جون ۱۹۴۱ و اعلام جنگ به ایالات متحده در دسمبر همانسال از نتایج محتوم این وابستگی همه جانبه هست.

خلع موسولینی از قدرت

سال ۱۹۴۳، ابرهای سیاه شکست و ناکامی در همه جا بر ایتالیای فاشیست سایه افکنده است. مارچ اینسال اولین اعتصاب بزرگ کارگری با شرکت صدها هزار کارگر ایتالیائی، پس از سالها شمال ایتالیا را در می نوردد. دو هفته پس از پیاده شده نیروهای متفقین در سواحل سیسیل در ۱۰ جولای طی عملیات موسوم به هاسکی، شورای عالی

فاشیستها در ۲۵ جولای ۱۹۴۳ با یک اکثریت نسبی تصمیم به خلع ید از موسولینی می گیرد . پس از خلع ید ، او به فرمان ویکتور امانوئل سوم پادشاه ایتالیا دستگیر شده و حکومت به مارشال "پیترو بادولینو" *Pietro Badoglio* سپرده می شود . موسولینی تا مدتها در محلهای متفاوتی نگه داشته می شود که از انظار عمومی پنهان است . ایتالیا رسماً اعلام می کند که پیمان اتحاد با المان برای دولت جدید نیز همچنان به قوت خود باقی است درحالی که در نمان با امریکائیا برسر آتش بس وارد معامله شده است . بدیهی است که المان فریب اعلام رسمی دولت بادولینو را نمی خورد. هیتلر در ۲۵ جولای نیروهای نظامی اش را به بهانه ضرورتهای نشأت گرفته از شرایط جنگی علی رغم اعتراض شدید دولت جدید وارد ایتالیا می کند . نزدیک به دو هفته بعد ایتالیا مجبور می شود که قرارداد آتش بس امضا شده با ایالات متحده را در تاریخ ۸ سپتمبر ۱۹۴۳ علنی نماید .

چهار روز بعد المانها که موفق به کشف محل اسارت موسولینی شده اند ، در بعد از ظهر روز یکشنبه ۱۲ سپتمبر طی یک عملیات پارتیزانی محیرالعقول موفق می شوند او را نجات داده و به نزد هیتلر ببرند . این عملیات عجیب به فرماندهی سروان اس اس "اُتو اسکورسینی" *Otto Skorzeny* همراه با تنها ۱۰۷ تن از کماندوهای تحت فرمانش به پیش برده می شود. با کمک نیروهای المانی که اینک خاک ایتالیا را به اشغال خود درآورده اند ، موسولینی بار دیگر در ۲۳ سپتمبر به قدرت بازگردانده می شود . او با تشکیل دولتی در شمال و میانه ایتالیا که تحت اشغال نیروهای المانی هست ، جمهوری اجتماعی ایتالیا را اعلام می دارد . از این پس اما او دیگر بازیچه ای بیش در دست المانها نیست . در سال پایانی جنگ پس از به شکست کشیده شدن مذاکرات موسولینی با پارتیزانها مبنی بر شرایط معامله بر سر یک تسلیم کامل ، موسولینی تلاش می کند که همراه با معشوقه جدیدش کلارا پتاچی به سوئیس فرار کند . اما در ۲۷ اپریل ۱۹۴۵ در دونگو توسط پارتیزانهای کمونیست شناسائی شده و روز بعد به اتهام خیانت همراه با کلارا تیرباران می شوند .

بیژن نیابتی ، ۲۰ اردیبهشت [ثور] ۱۳۹۱